



فصلنامه علمی- پژوهشی اخلاق پژوهی

سال نهم • شماره دوم • تابستان ۱۴۰۵

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 9, No. 2, Summer 2026



واکاوی میان‌رشته‌ای ساز و کارهای نکوهش و پیامدهای بازگشتی آن در فلسفه اخلاق، روان‌شناسی و متون روایی

doi 10.22034/ETHICS.2026.52283.1842

محمد شیروانی*

چکیده

در ادبیات دینی و اخلاقی، سرزنش تحقیرآمیز دیگران گاه با مفهوم «ابتلا» همراه دانسته شده است؛ بدین معنا که فرد سرزنشگر ممکن است خود در معرض همان خطا یا لغزشی قرار گیرد که دیگری را به سبب آن نکوهش کرده است. مسئله پژوهش حاضر آن است که آیا می‌توان این مضمون روایی را، در کنار فهم دینی و اخلاقی آن، از منظر ساز و کارهای فلسفی، اخلاقی و روان‌شناختی نیز بازخوانی کرد؟ این مقاله با روش تحلیلی- تطبیقی و رویکردی میان‌رشته‌ای می‌کوشد نسبت میان سرزنش تحقیرآمیز، غفلت از خویشتن، خودفروبی اخلاقی، کاهش خودنظارتی و آسیب‌پذیری اخلاقی را بررسی کند. در این مسیر، نخست میان داوری اخلاقی، تذکر اصلاحی، سرزنش اجتماعی، شماتت و تعبیر تحقیرآمیز تفکیک می‌شود تا روشن شود که موضوع اصلی مقاله گونه‌ای از سرزنش است که با تحقیر، خودبرتربینی و غفلت از نفس همراه است. سپس نشان داده می‌شود که چنین سرزنشی می‌تواند از طریق تضعیف خودآگاهی، ایجاد احساس مصونیت اخلاقی، فعال‌سازی سازوکارهای دفاعی و کاهش مراقبت از نفس، فرد را نسبت به همان خطا آسیب‌پذیرتر سازد. یافته پژوهش آن است که مفهوم ابتلا را می‌توان افزون بر خوانش دینی، در سطحی اخلاقی، فلسفی و روان‌شناختی نیز فهم کرد؛ بی‌آنکه این بازخوانی مستلزم نفی یا ابطال تفسیر الهیاتی و دینی از روایات باشد.

کلیدواژه‌ها

نکوهش، پیامد، تعبیر، غفلت از خویشتن؛ فلسفه اخلاق؛ روان‌شناسی اخلاق؛ اخلاق دینی.

* استادیار گروه معارف، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. | mo_shirvani@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۰۱ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۴/۲۸

■ شیروانی، محمد. (۱۴۰۵). واکاوی میان‌رشته‌ای سازوکارهای نکوهش و پیامدهای بازگشتی آن در فلسفه اخلاق، روان‌شناسی و متون روایی. فصلنامه اخلاق پژوهی. ۹(۳۱)، ۷۲-۵۱. doi: 10.22034/ethics.2026.52311.1852

مقدمه

در ادبیات اخلاقی - چه در گفتار عرفی مردم و چه در متون دینی - گزاره‌ای تکرار می‌شود که مضمون آن حکایت از نوعی بازگشت رفتار دارد: «هر که دیگری را سرزنش کند، به همان دچار می‌شود. این گزاره در فضای عمومی گاه به صورت یک حکم قطعی یا نوعی مکافات پنهان فهمیده می‌شود؛ گویی جهان نیرویی دارد که خطاکار را در همان نقطه‌ای قرار می‌دهد که او دیگری را بدان متهم کرده است». با این حال، همین مضمون را می‌توان در سطحی تحلیلی‌تر نیز فهم کرد؛ یعنی به جای آنکه آن را صرفاً به معنای مکافات مکانیکی یا تقدیرگرایانه بگیریم، از خود پرسیم چه نسبتی میان سرزنش تحقیرآمیز، غفلت از خویشتن، خودفریبی اخلاقی و آسیب‌پذیری انسان در برابر همان خطا وجود دارد.

این مقاله بدون داوری کلامی درباره امکان یا عدم امکان خوانش ماورایی، می‌کوشد نشان دهد که مضمون ابتلا افزون بر فهم دینی، در سطح سازوکارهای اخلاقی، شناختی و روان‌شناختی انسان نیز قابل بازخوانی است. از این منظر، بحث اصلی مقاله نفی سنت دینی یا جایگزین کردن روان‌شناسی به جای روایت نیست، بلکه فاصله گرفتن از برداشت‌های خرافی، مکانیکی و صرفاً کیفرمحور از ابتلاست. در چنین خوانشی، ابتلا به معنای آن است که خود کنش عیب‌جویی و تحقیر دیگری، می‌تواند در نفس انسان وضعیتی پدید آورد که او را نسبت به همان خطا یا لغزش آسیب‌پذیرتر کند.

متون اخلاقی کلاسیک نیز ظرفیت‌هایی برای چنین فهمی دارند. ارسطو در اخلاق نیکوماخوسی توضیح می‌دهد که منش انسان همان قدر که محصول رفتار است، سازنده رفتارهای آینده نیز هست. از این رو، هنگامی که انسان در مقام تحقیر دیگری می‌ایستد، در حقیقت ساختارهای اخلاقی و عاطفی خویش را در مسیری قرار می‌دهد که او را در بلندمدت آسیب‌پذیرتر می‌کند (Aristotle, 1999, p. 112). در حکمت اسلامی نیز، چه در بیان غزالی که عیب‌دیدن دیگری را پرده‌ای بر عیب خود می‌داند (غزالی، ۱۴۰۶ق، ص ۳۶)، و چه در بیان ملاصدرا که غفلت را نوعی نزول مرتبه وجودی می‌شمرد (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۲۸۵). یک نکته مشترک دیده می‌شود: انسان هنگامی که برای داوری تحقیرآمیز درباره دیگری از مراقبه خویش جدا می‌شود، چشم از بخشی از واقعیت نفس خود برمی‌دارد، و همین نقطه کور می‌تواند در موقعیت‌های آینده موجب لغزش او گردد.

در سوی دیگر، روان‌شناسی معاصر نیز می‌تواند برخی سازوکارهای این فرایند را توضیح

دهد. مفاهیمی مانند فراقنی، سایه، خودفریبی اخلاقی، سوگیری توجه و کاهش خودنظارتی هر یک از سنت‌های نظری متفاوتی برآمده‌اند و نباید به‌سادگی با یکدیگر یا با مفاهیم روایی یکسان گرفته شوند. با این همه، این مفاهیم می‌توانند نشان دهند که در برخی صورت‌های سرزنش، به‌ویژه سرزنش همراه با تحقیر، نفرت، خودپاک‌بینی یا شدت عاطفی، فرد ممکن است بخشی از ضعف‌ها، اضطراب‌ها یا تمایلات نپذیرفته خود را در دیگری برجسته ببیند و از مراقبت اخلاقی نسبت به خویش غافل شود. بنابراین، کاربرد روان‌شناسی در این مقاله به معنای اثبات تجربی قطعی رابطه میان سرزنش و ابتلا نیست، بلکه کوششی است برای روشن کردن برخی سازوکارهای ممکن در این پدیده.

روایات اخلاقی در سنت اسلامی نیز با زبانی هشداردهنده به همین خطر اخلاقی توجه داده‌اند. روایت مشهور «مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۵۶) را می‌توان در افق تربیتی خود فهم کرد؛ یعنی به‌عنوان هشدار دربارۀ اینکه تعبیر و تحقیر دیگری، انسان را از مراقبت نفس، ستر اخلاقی و تواضع وجودی دور می‌کند. این مقاله نمی‌خواهد معنای روایت را به روان‌شناسی فروبکاهد، بلکه می‌کوشد نشان دهد که این مضمون روایی، افزون بر دلالت دینی و اخلاقی خود، قابلیت گفت‌وگو با تحلیل‌های فلسفی و روان‌شناختی را نیز دارد.

بنابراین، مسئله اصلی مقاله چنین صورت‌بندی می‌شود: آیا می‌توان ابتلای برآمده از سرزنش را، در کنار خوانش دینی و تربیتی آن، بر پایه ساز و کارهایی مانند غفلت از خویشتن، خودفریبی اخلاقی، ضعف خودنظارتی و اختلال در مراقبت نفس بازخوانی کرد؟ برای پاسخ به این پرسش، مقاله در سه سطح پیش می‌رود: نخست، تبیین فلسفی نسبت خود و دیگری، مسئله غفلت، و ساختار منش؛ دوم، تبیین روان‌شناختی برخی ساز و کارهای ناخودآگاه و شناختی که می‌توانند در این فرایند دخیل باشند؛ و سوم، بازخوانی مضمونی روایات اخلاقی درباره تعبیر، عیب‌جویی و غفلت از نفس. دستاورد مورد انتظار مقاله، نه کنار گذاشتن خوانش دینی، بلکه نشان دادن امکان یک خوانش مکمل و میان‌رشته‌ای از مفهوم ابتلاست.

صورت‌بندی مسئله و تحدید مفهومی ابتلا و سرزنش

باور به اینکه هر کس دیگری را به خطایی سرزنش کند، خود به همان خطا مبتلا می‌شود در فرهنگ عمومی، ادبیات اخلاقی و برخی متون دینی حضور پررنگی دارد. این باور در سطح



عرفی گاه به صورت رابطه‌ای مکانیکی، کیفرمحور یا حتی خرافی فهم می‌شود؛ گویی میان سرزنش و ابتلا رابطه‌ای بیرونی، خودکار و قطعی برقرار است. چنین فهمی، اگر بدون تحلیل مفهومی و روشی پذیرفته شود، نه از دقت علمی برخوردار است و نه می‌تواند نسبت این مضمون را با اخلاق، فلسفه و روان‌شناسی روشن سازد.

مسئله اصلی این مقاله نه اثبات رابطه‌ای خرافی میان سرزنش و ابتلاست و نه نفی امکان خوانش دینی یا الهیاتی از روایات مربوط به این باب. مسئله مقاله آن است که آیا می‌توان مضمون ابتلا پس از سرزنش را از سطح یک باور عامیانه یا تفسیر مکانیکی بیرون آورد و آن را به عنوان مسئله‌ای قابل تحلیل در اخلاق دینی، فلسفه اخلاق و روان‌شناسی اخلاق صورت‌بندی کرد؟ به بیان دیگر، مقاله می‌پرسد آیا میان سرزنش تحقیرآمیز دیگری و آسیب‌پذیری اخلاقی خود فرد سرزنشگر، می‌توان نسبتی مفهومی، اخلاقی و روان‌شناختی برقرار کرد؟

برای پاسخ به این پرسش، لازم است ابتدا مرزهای مفهومی بحث روشن شود. مقصود از ابتلا در این مقاله، صرفاً وقوع حتمی و جبری همان خطا در زندگی فرد سرزنشگر نیست؛ بلکه مقصود، افزایش آسیب‌پذیری اخلاقی و روانی فرد در برابر همان سنخ خطایی است که در دیگری به نحو تحقیرآمیز برجسته کرده است. بنابراین، ابتلا در اینجا نه به معنای مکافاتی مکانیکی و قطعی، بلکه به معنای گشوده شدن امکان لغزش از مسیر غفلت از خویشستن، خودبرتری‌بینی اخلاقی، تضعیف مراقبه نفس و کاهش خودنظارتی فهم می‌شود.

همچنین مقصود از سرزنش هر نوع داوری اخلاقی یا تذکر اصلاحی نیست. زندگی اخلاقی بدون داوری، نقد، نصیحت و مسئولیت‌خواهی ممکن نیست. والد، معلم، مربی، قاضی یا ناصح اخلاقی ممکن است خطای دیگری را یادآور شود، بی‌آنکه این عمل از سنخ تعییر یا شماتت باشد. بنابراین، موضوع مقاله، سرزنش تحقیرآمیز و خودبرتری‌بانه است؛ یعنی مواجهه‌ای که در آن فرد، خطای دیگری را نه برای اصلاح، بلکه برای کوچک‌سازی، برتری‌جویی، شماتت، عیب‌جویی یا تثبیت تصویر اخلاقی مطلوب از خویش به کار می‌گیرد. بر این اساس، مسئله مقاله را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: سرزنش تحقیرآمیز چگونه می‌تواند از طریق غفلت از خویشستن، اختلال در خودشناسی اخلاقی، خودفریبی، احساس مصونیت اخلاقی و کاهش مراقبت از نفس، فرد را نسبت به همان خطا آسیب‌پذیرتر سازد؟ این صورت‌بندی، بحث را از سطح خرافه یا رابطه مکانیکی بیرونی خارج می‌کند و آن را به مسئله‌ای در مرز اخلاق دینی، فلسفه اخلاق و روان‌شناسی اخلاق تبدیل می‌سازد.

روش و حدود پژوهش

روش این پژوهش، تحلیلی-تطبیقی و میان‌رشته‌ای است، به این معنا که مفهوم «ابتلا پس از سرزنش» در سه سطح متمایز، اما قابل گفت‌وگو بررسی می‌شود: نخست، سطح روایی و اخلاق دینی؛ دوم، سطح فلسفه اخلاق و حکمت نفس و سوم، سطح روان‌شناسی. بنابراین، مقاله نه در پی اثبات تجربی رابطه علی میان سرزنش و ابتلاست و نه مدعی ارائه تفسیر کلامی یا حدیثی نهایی از روایات است. هدف مقاله نشان دادن امکان بازخوانی اخلاقی، فلسفی و روان‌شناختی از مضمون ابتلاست. البته، مفاهیمی مانند فراق‌کنی، خودفروبی اخلاقی، سوگیری توجه و خودتنظیمی از سنت‌های نظری متفاوتی برآمده‌اند و اعتبار معرفت‌شناختی یکسانی ندارند. از این رو، این مقاله آنها را به عنوان شواهد تجربی هم‌سطح یا تبیین‌های قطعی به کار نمی‌گیرد، بلکه به مثابه الگوهای تفسیری برای فهم برخی سازوکارهای ممکن در سرزنش تحقیرآمیز بررسی می‌کند. بنابراین، قصد ما نفی امر دینی یا ماورایی نیست، بلکه اشاره به امکان فهم این پدیده در سطح فرایندهای انسانی، اخلاقی، شناختی و روان‌شناختی است.

برای پرهیز از تعمیم ناروا، لازم است میان چند گونه مواجهه اخلاقی با خطای دیگری تفکیک شود. نخست، «داوری اخلاقی» است؛ یعنی تشخیص اینکه کنشی درست یا نادرست بوده است. چنین داوری‌ای نه تنها مذموم نیست، بلکه در بسیاری موارد شرط مسئولیت‌پذیری اخلاقی و اجتماعی است. دوم، «تذکر اصلاحی» یا «نصیحت تربیتی» است که با هدف اصلاح خطا و بدون تحقیر فاعل انجام می‌شود. سوم، «سرزنش اجتماعی» است که ممکن است در چارچوب مسئولیت‌پذیری، قانون یا تربیت اخلاقی معنا داشته باشد، اما نوع چهارم، «سرزنش تحقیرآمیز» یا «تعییر» است؛ یعنی مواجهه‌ای که در آن فرد خطای دیگری را دستمایه برتری‌جویی، شمات، کوچک‌سازی یا خودپاک‌بینی قرار می‌دهد. موضوع اصلی این مقاله نوع چهارم است؛ نه هر نوع نقد، داوری یا تذکر اخلاقی. بنابراین، مقصود از سرزنش در این پژوهش، سرزنشی است که با تحقیر، شمات، عیب‌جویی و غفلت از نفس همراه می‌شود. روایاتی که از تعییر و عیب‌جویی نهی می‌کنند نیز ظاهراً ناظر به همین گونه از مواجهه‌اند، نه به هر نوع امر به معروف، نصیحت، تربیت اخلاقی یا ارزیابی عقلانی رفتار دیگری.

پیشینه تحقیق

پژوهش درباره نسبت داوری اخلاقی با آسیب‌پذیری خود انسان، پیشینه‌ای طولانی دارد و در سه



حوزه مستقل، اما مرتبط قابل پیگیری است: فلسفه اخلاق، روان‌شناسی شخصیت و شناخت، و ادبیات روایی اخلاقی در سنت اسلامی. اگرچه این حوزه‌ها از زبان و مفاهیم متفاوتی استفاده می‌کنند، در یک نکته هم‌داستان‌اند: انسان هنگامی که دیگری را برای لغزشی نکوهش می‌کند، خود را در وضعیتی قرار می‌دهد که احتمال گرفتار شدن به همان لغزش افزایش می‌یابد. این هم‌داستانی نشان می‌دهد که موضوع حاضر ریشه‌ای چندلایه دارد و بررسی آن نیازمند توجه به هر سه سنت است.

در سنت فلسفی غرب، نخستین مطالعه نظام‌مند را می‌توان در اخلاق فضیلت‌محور ارسطو یافت. ارسطو در اخلاق نیکوماخوسی رفتار اخلاقی را نتیجه منش می‌داند و منش را امری تدریجی که از خلال داوری‌ها و کنش‌های کوچک ساخته می‌شود (Aristotle, 1999, p. 112). او توضیح می‌دهد که انسان با تحقیر دیگری، نه تنها درباره او قضاوت می‌کند، بلکه خود را نیز در جایگاهی قرار می‌دهد که از دیدن ضعف خویش باز می‌ماند؛ این خودبی‌نیازی، به تدریج منش را به سوی افراط می‌برد و افراط همان نقطه‌ای است که انسان در آن لغزش پیدا می‌کند. در سنت فلسفه مدرن نیز کانت در بنیاد متافیزیک اخلاق تأکید می‌کند که داوری اخلاقی تنها زمانی معتبر است که بتواند قانون جهان‌شمول باشد و کسی که دیگری را به واسطه یک خطا نکوهش می‌کند، اما خود را از همان معیار مستثنی می‌بیند، در حقیقت، دچار تناقض است (Kant, 1999, p. 42). این تناقض در رفتار انسانی پایدار نمی‌ماند و در بزنگاه‌ها فرو می‌ریزد؛ از این‌رو، کانت نیز به‌شکلی ضمنی به الگویی اشاره می‌کند که سرزنش‌کننده را به سوی همان خطا سوق می‌دهد.

در حوزه روان‌شناسی، پیشینه بسیار گسترده‌تر و تجربی‌تر است. فروید با مفهوم فراق‌کنی توضیح می‌دهد که انسان صفاتی را که در خود سرکوب می‌کند، معمولاً در دیگری برجسته می‌بیند و علیه او واکنش نشان می‌دهد (Freud, 1925, p. 52). در رویکرد یونگی، این ساز و کار با مفهوم «سایه» توسعه یافته است؛ سایه بخش‌هایی از شخصیت است که فرد نمی‌خواهد ببیند، اما در مواجهه با دیگری تحریک می‌شود و در نهایت خود را به شکل رفتار یا انتخاب مشابه نشان می‌دهد (Jung, 1959, p. 69). در روان‌شناسی شناختی نیز مطالعات مربوط به سوگیری‌های قضاوت نشان داده‌اند که تمرکز ذهن بر یک صفت، شبکه توجه را طوری می‌سازد که احتمال بروز همان رفتار در خود فرد افزایش پیدا می‌کند (Kahneman, 2011, p. 118). همچنین پژوهش‌های مربوط به خودفریبی اخلاقی^۱ نشان داده‌اند که داوری سخت‌گیرانه درباره دیگران، احساس

1. moral self-deception

مصونیت اخلاقی ایجاد می‌کند و این احساس مصونیت بزرگ‌ترین عامل در لغزش‌های بعدی است (Tenbrunsel & Messick, 2004, p. 224). مجموعه این تحقیقات نشان می‌دهد که «ابتلا» می‌تواند پدیده‌ای کاملاً طبیعی و مبتنی بر سازوکارهای شناختی و ناخودآگاه باشد.

در سنت اسلامی، پیشینه بحث عمدتاً در قالب روایات، متون اخلاقی و تحلیل‌های فلسفی ارائه شده است. روایت مشهور از امام صادق (ع) و پیامبر اسلام (ص) که می‌گوید «هرکس مؤمنی را برای گناهی سرزنش کند، خود به آن گرفتار خواهد شد» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۵۶)، از جمله متونی است که در فرهنگ دینی رواج یافته و مفسران اخلاقی آن را تفسیر کرده‌اند. غزالی در احیاء علوم الدین از منظر تربیت نفس توضیح می‌دهد که عیب دیدن دیگری، انسان را از دیدن عیب خود باز می‌دارد و همین نادیدگی، سبب لغزش می‌شود (غزالی، ۱۴۰۶ق، ص ۳۷). ملاصدرا نیز با طرح نظریه «حرکت جوهری» و تبیین مفهوم «غفلت» در اسفار، نشان می‌دهد که نفس انسان در اثر داورِ تحقیرآمیز، دچار نزول مرتبه می‌شود و این نزول همان چیزی است که شخص را مستعد همان خطا می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۲۹۰). در اخلاق شیعی متأخر نیز، شارحانی چون فیض کاشانی با تأکید بر «اشتغال به نفس» توضیح داده‌اند که اخلاقِ نکوهش‌گری، از درون، انسان را تهی می‌کند و تهی‌شدن مقدمه سقوط است.

پیشینه بحث درباره نسبت سرزنش، عیب‌جویی و آسیب‌پذیری اخلاقی را می‌توان در سه حوزه پی گرفت: نخست، اخلاق دینی و منابع اسلامی؛ دوم، فلسفه اخلاق، به‌ویژه مباحث مربوط به مسئولیت اخلاقی و سرزنش؛ و سوم، روان‌شناسی اخلاق. تفکیک این سه حوزه از آن جهت ضروری است که مقاله حاضر نمی‌خواهد یک مضمون روایی را به‌صورت مستقیم به یک نظریه روان‌شناختی فروبکاهد، بلکه می‌کوشد نشان دهد که این مضمون در چند افق نظری قابل تحلیل است.

در سنت اسلامی، مسئله عیب‌جویی، تعییر، شماتت و غفلت از نفس در پیوند با مفاهیمی چون مراقبه، محاسبه نفس، تزکیه، کبر، عجب و سوءظن مطرح شده است. قرآن کریم مؤمنان را از تمسخر، عیب‌جویی، نام‌گذاری تحقیرآمیز، سوءظن، تجسس و غیبت باز می‌دارد (سوره حجرات، آیه ۱۱-۱۲) و از سوی دیگر، انسان را از خودپاک‌پنداری نهی می‌کند «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ» (سوره نجم، آیه ۳۲). این دو دسته آیات نشان می‌دهند که اخلاق دینی هم نسبت انسان با دیگری را تنظیم می‌کند و هم نسبت انسان با تصویر اخلاقی خویش را. از این منظر، سرزنش تحقیرآمیز در نقطه اتصال این دو مسئله قرار می‌گیرد: هم دیگری را موضوع تحقیر قرار می‌دهد



و هم نوعی خودپاک‌پنداری پنهان را در سرزنشگر تقویت می‌کند.

در منابع روایی نیز مضمون تعییر و عیب‌جویی با هشدارهای اخلاقی روشنی همراه است. روایت «مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ» در منابع حدیثی ذیل نهی از تعییر مؤمن نقل شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۰۱). همچنین در نهج‌البلاغه، مضمون اشتغال به عیب خویش در برابر اشتغال به عیب دیگران آمده است و بر این نکته تأکید می‌کند که توجه به عیب خود، انسان را از عیب‌جویی دیگران باز می‌دارد (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۴۹). این خانواده روایی نشان می‌دهد که مسئله اصلی در اخلاق اسلامی صرفاً وقوع یک کیفر بیرونی نیست، بلکه جابه‌جایی مرکز توجه اخلاقی از اصلاح نفس به تحقیر دیگری است.

در آثار اخلاق‌نویسان مسلمان نیز همین مضمون با زبان تهذیب نفس توضیح داده شده است. غزالی در مباحث مربوط به آفات زبان، عیب‌جویی را نشانه غفلت از اصلاح خویش می‌داند و تأکید می‌کند که مشغول شدن به عیب دیگران، انسان را از دیدن عیب خود باز می‌دارد (غزالی، ۱۴۰۶ق، ص ۴۸۱). فیض کاشانی نیز در المحجة البیضاء، در امتداد سنت احیاء علوم الدین، بحث عیب‌جویی و آفات زبان را با مراقبه نفس و اصلاح باطن پیوند می‌زند (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۰۱). نراقی در جامع السعادات و معراج السعادة نیز عجب، کبر و اشتغال به عیب دیگران را از موانع تهذیب نفس معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که انسان متکبر، خطای دیگری را بزرگ و ضعف خویش را کوچک می‌بیند (نراقی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۱). در این منابع، ابتلا را می‌توان در سطح تربیتی چنین فهم کرد: کسی که از عیب خویش غافل می‌شود، در همان نقطه‌ای آسیب‌پذیر می‌گردد که باید مراقبت بیشتری می‌داشت.

در فلسفه اخلاق غربی، بحث سرزنش عمدتاً ذیل مسئولیت اخلاقی، استحقاق ملامت و واکنش‌های اخلاقی مطرح شده است. استراوسن با طرح «نگرش‌های واکنشی» نشان داد که مسئول دانستن افراد فقط یک داوری نظری نیست، بلکه در بستر روابط بین‌فردی و واکنش‌هایی مانند رنجش، خشم اخلاقی، سپاس و بخشش شکل می‌گیرد (Strawson, 1962, p. 13). والاس نیز مسئولیت اخلاقی را با انصاف در پاسخ‌گو دانستن افراد پیوند می‌زند و نشان می‌دهد که سرزنش اخلاقی هنگامی موجه است که با معیارهای منصفانه مسئولیت همراه باشد (Wallace, 1994, p. 87). در همین امتداد، هایرونیمی بر «نیرو» و «انصاف» سرزنش تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که سرزنش - برخلاف توصیف صرف یک خطا - بار هنجاری و مطالبه‌گرانه دارد (Hieronymi, 2004, p. 130). اسکنلن نیز سرزنش را در نسبت با معنای روابط اخلاقی و تغییر در

کیفیت رابطه با فاعل خطاکار تحلیل می‌کند (Scanlon, 2008, p. 140).

اهمیت این ادبیات برای مقاله حاضر در آن است که نشان می‌دهد سرزنش فقط اعلام نادرستی یک فعل نیست؛ بلکه نوعی موضع‌گیری اخلاقی از سوی سرزنشگر نیز هست. بنابراین، اگر فردی از موضع ریاکاری، تحقیر، کینه یا خودبرتربینی دیگری را سرزنش کند، حتی اگر خطای دیگری واقعی باشد، خود عمل سرزنش او می‌تواند از نظر اخلاقی مسئله‌دار شود. از اینجا می‌توان میان «داوری اخلاقی» و «سرزنش تحقیرآمیز» فرق گذاشت: داوری اخلاقی می‌تواند معطوف به تشخیص خطا باشد، اما سرزنش تحقیرآمیز، خطای دیگری را به ابزاری برای تثبیت برتری اخلاقی سرزنشگر تبدیل می‌کند.

در روان‌شناسی اخلاق نیز پژوهش‌هایی درباره خودفریبی اخلاقی، محوشدن جنبه اخلاقی تصمیم، گسست اخلاقی، معجزدهی اخلاقی و ریاکاری اخلاقی وجود دارد که می‌تواند به فهم دقیق‌تر رابطه سرزنش و ابتلا کمک کند. تئبرونسل و مسیک در بحث ethical fading نشان می‌دهند که در بسیاری از تصمیم‌های غیراخلاقی، جنبه اخلاقی مسئله از میدان توجه فرد کنار می‌رود و خودفریبی باعث می‌شود که فرد همچنان تصویر اخلاقی مثبتی از خود حفظ کند. بندورا در نظریه «گسست اخلاقی» توضیح می‌دهد که افراد از طریق سازوکارهایی مانند توجیه اخلاقی، کم‌اهمیت‌سازی پیامد، جابه‌جایی مسئولیت و مقصر دانستن قربانی، می‌توانند خود را از خودسرزنشی اخلاقی جدا کنند (Bandura, 2016, p. 285). همچنین مونین و میلر در بحث «اعتبار اخلاقی» نشان داده‌اند که افراد پس از کسب یا اظهار نوعی اعتبار اخلاقی، ممکن است در موقعیت‌های بعدی آسان‌تر رفتارهای مسئله‌دار را توجیه کنند (Monin & Miller, 2001, p. 35). چنس و همکاران نیز نشان داده‌اند که خودفریبی می‌تواند رفتار غیراخلاقی را تسهیل کند، در حالی که فرد همچنان خود را اخلاقی تلقی می‌کند (Chance et al., 2011, p. 370). بر پایه این پیشینه، می‌توان خلأ پژوهش حاضر را روشن‌تر دید. بسیاری از خوانش‌های عرفی، مضمون ابتلا پس از سرزنش را به شکل رابطه‌ای مکانیکی، کیفرمحور یا خرافی می‌فهمند؛ برخی تحلیل‌های دینی نیز آن را صرفاً در سطح هشدار اخلاقی باقی می‌گذارند و برخی توضیحات روان‌شناختی، بدون توجه به زمینه دینی و اخلاقی، آن را به ساز و کارهای روانی تقلیل می‌دهند. نوآوری مقاله حاضر در آن است که می‌کوشد با تحدید مفهومی سرزنش و ابتلا، این مضمون را در سه سطح اخلاق دینی، فلسفه اخلاق و روان‌شناسی اخلاق صورت‌بندی کند و نشان دهد که سرزنش تحقیرآمیز چگونه می‌تواند از مسیر غفلت از خویشتن، خودفریبی اخلاقی و کاهش خودنظارتی، فرد را نسبت به همان سنخ خطا آسیب‌پذیرتر سازد.



۱. تبیین فلسفی سرزنش: از فلسفه اخلاق غربی تا حکمت و اخلاق اسلامی

الف) سرزنش در فلسفه اخلاق غربی

در فلسفه اخلاق معاصر، سرزنش صرفاً یک واکنش عاطفی یا زبانی به خطای دیگری نیست، بلکه در پیوند با مسئولیت اخلاقی، استحقاق ملامت، داوری اخلاقی و جایگاه اخلاقی سرزنشگر فهم می‌شود. استراوسن با طرح نگرش‌های واکنشی نشان داد که نسبت دادن مسئولیت اخلاقی به دیگری فقط داوری سرد و نظری نیست، بلکه در بستر روابط بین‌فردی و واکنش‌هایی مانند رنجش، خشم اخلاقی، سپاس و بخشش معنا می‌یابد (Strawson, 1962, p. 23). از این منظر، سرزنش همیشه متضمن نوعی موضع‌گیری در برابر دیگری است، نه صرفاً گزارش یک خطا. والاس نیز مسئولیت اخلاقی را در نسبت با انصاف و پاسخ‌گو دانستن افراد تحلیل می‌کند. به نظر او، سرزنش اخلاقی هنگامی موجه است که شخص مورد سرزنش را بتوان منصفانه در برابر معیارهای اخلاقی پاسخ‌گو دانست (Wallace, 1994, p. 341). این نکته برای مقاله حاضر اهمیت دارد؛ زیرا نشان می‌دهد سرزنش نه فقط به خطای فاعل، بلکه به کیفیت موضع سرزنشگر نیز وابسته است. اگر سرزنشگر از موضع تحقیر، خودبرتربینی یا ریاکاری سخن بگوید، عمل سرزنش او از داوری اخلاقی منصفانه فاصله می‌گیرد.

هایرونیمی در مقاله «نیرو و انصاف سرزنش»، توضیح می‌دهد که سرزنش - برخلاف توصیف صرف یک عمل - دارای نیروی هنجاری خاصی است و به همین دلیل، تنها در شرایطی موجه است که آن نیرو به‌طور منصفانه بر فاعل خطاکار وارد شود (Hieronymi, 2004, p. 120). از این منظر، سرزنش تحقیرآمیز مسئله‌دار است؛ زیرا در آن سرزنشگر از خطای دیگری نه صرفاً برای مطالبه پاسخ‌گویی، بلکه برای تثبیت جایگاه اخلاقی برتر خود بهره می‌گیرد. اسکنلن نیز سرزنش را در نسبت با معنای روابط اخلاقی و تغییر کیفیت رابطه با فاعل خطاکار تحلیل می‌کند؛ نه فقط در سطح محکوم کردن یک فعل (Scanlon, 2008, p. 312). بنابراین، سرزنش همواره رابطه‌ای میان خطای دیگری، موضع سرزنشگر و کیفیت رابطه اخلاقی میان آن دو است.

در اخلاق فضیلت ارسطویی نیز می‌توان ظرفیت مهمی برای تحلیل این مسئله یافت. ارسطو منش اخلاقی را محصول عادت‌ها، کنش‌ها و تربیت عواطف می‌داند و فضیلت را در نسبت با اعتدال و حد وسط تحلیل می‌کند. از این جهت، انسانی که در مواجهه با خطای دیگری به جای تأمل، انصاف و اعتدال، به تحقیر و شماتت روی می‌آورد، منش خویش را در جهت افراط یا نقصان تربیت می‌کند. مسئله اصلی در اینجا فقط این نیست که دیگری خطا



۶۰

فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی

سال نهم

شماره دوم

تابستان ۱۴۰۵

کرده است؛ بلکه این است که سرزنشگر با چه منش و انگیزه‌ای با آن خطا مواجه می‌شود. در سنت کانتی نیز داوری اخلاقی زمانی معتبر است که فاعل، خود را از قاعده‌ای که درباره دیگری به کار می‌گیرد مستثنی نکند. اگر فردی دیگری را به سبب خطایی سرزنش کند، اما خود را بیرون از امکان همان خطا بداند، اصل جهان‌شمولی را در سطح عملی نقض کرده است. چنین سرزنشی از داوری اخلاقی فاصله می‌گیرد و به نوعی خوداستثناپنداری اخلاقی تبدیل می‌شود. از این منظر، ابتلا را می‌توان نه به معنای مکافات بیرونی، بلکه به معنای فروپاشی همین خوداستثناپنداری فهم کرد؛ زیرا انسانی که معیار اخلاقی را تنها درباره دیگری به کار می‌گیرد، دیر یا زود با موقعیتی روبه‌رو می‌شود که همان معیار باید درباره خودش نیز اعمال شود.

ب) سرزنش، غفلت و ابتلا در فلسفه و اخلاق اسلامی

در سنت اسلامی، مسئله سرزنش تحقیرآمیز باید در منظومه‌ای گسترده‌تر از مفاهیم اخلاقی فهم شود؛ مفاهیمی مانند عیب‌جویی، تعبیر، شماتت، سوءظن، کبر، عجب، غفلت، مراقبه و محاسبه نفس. در این سنت، خطای اصلی سرزنشگر فقط این نیست که دیگری را نکوهش کرده است، بلکه این است که در لحظه مواجهه با عیب دیگری، از عیب خویش غافل شده و موقعیت اخلاقی خود را برتر از آنچه هست پنداشته است.

در اخلاق اسلامی، مراقبه و محاسبه نفس از ارکان اصلی سلوک اخلاقی‌اند. انسان اخلاقی کسی نیست که فقط خطای دیگران را تشخیص دهد، بلکه کسی است که پیش از داوری درباره دیگری، نسبت خود را با همان خطا بررسی کند. در این چارچوب، اشتغال به عیب دیگری آفتی جدی است؛ زیرا جهت توجه را از اصلاح نفس به داوری تحقیرآمیز درباره غیر منتقل می‌کند. این جابه‌جایی توجه، زمینه غفلت را فراهم می‌سازد و غفلت، در سنت اسلامی، یکی از ریشه‌های اصلی سقوط اخلاقی است.

غزالی در احیاء علوم الدین، به‌ویژه در مباحث آفات زبان، عیب‌جویی را نشانه غفلت از خویش و اشتغال نادرست به دیگری می‌داند (غزالی، ۱۴۰۶ق، ص ۳۱۲) در منطق اخلاقی او، انسان هنگامی به عیب دیگری مشغول می‌شود که از دشواری اصلاح خویش می‌گریزد. بنابراین، عیب‌جویی فقط یک گناه زبانی نیست، بلکه نشانه اختلال در تربیت نفس است. اگر انسان عیب خود را ببیند، مجال و جرئت تحقیر دیگری را کمتر خواهد داشت، اما هنگامی که از خود غافل شود، عیب دیگری برای او به ابزاری جهت پنهان کردن عیب خویش تبدیل می‌شود.



در اخلاق خواجه نصیرالدین طوسی و ابن مسکویه نیز می‌توان این مسئله را در نسبت با تهذیب قوا تحلیل کرد. ابن مسکویه در تهذیب الاخلاق، اخلاق را به اصلاح و اعتدال قوای نفس پیوند می‌زند (ابن مسکویه، ۱۴۰۹ق، ص ۳۹۳) و خواجه نصیرالدین طوسی نیز در اخلاق ناصری همین سنت را در قالبی فلسفی تر ادامه می‌دهد (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۲۱). اگر قوای انسانی در مسیر اعتدال قرار نگیرند، داوری اخلاقی نیز از مسیر صحیح خود خارج می‌شود. قوه غضبیه، اگر مهار نشود، خطای دیگری را نه برای اصلاح، بلکه برای غلبه، تحقیر و انتقام برجسته می‌کند. قوه وهمیه نیز می‌تواند تصویری نادرست از برتری خود بسازد. از این منظر، سرزنش تحقیرآمیز حاصل اختلال در اعتدال قوای نفس است؛ یعنی جایی که داوری اخلاقی با غضب، عجب یا کبر آمیخته می‌شود.

در آثار فیض کاشانی و نراقی، مسئله عجب، کبر و اشتغال به عیب دیگران جایگاه مهمی دارد. فیض کاشانی در المحجة البيضاء، عیب‌جویی و آفات زبان را با غفلت از اصلاح باطن پیوند می‌زند (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۲۱). نراقی نیز در جامع السعادات و معراج السعادة، عجب و کبر را از ریشه‌های مهم سقوط اخلاقی می‌داند و نشان می‌دهد که انسان متکبر خطای دیگری را بزرگ و ضعف خویش را کوچک می‌بیند (نراقی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۷). وقتی عجب و کبر با مشاهده خطای دیگری همراه شوند، سرزنش تحقیرآمیز شکل می‌گیرد. در این حالت، فرد نه تنها دیگری را خطاکار می‌بیند، بلکه از خطای او برای تثبیت برتری اخلاقی خود استفاده می‌کند. همین نقطه، آغاز غفلت از خویشتن است.

در حکمت متعالیه، می‌توان مسئله را در سطحی وجودی تر تحلیل کرد. نفس انسان در نگاه ملاصدرا حقیقتی سیال و در حال شدن است و هر ادراک، توجه و کنش، در ساختار نفس اثر می‌گذارد (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۵۶۱). بنابراین، سرزنش تحقیرآمیز صرفاً یک گفتار گذرا نیست، بلکه نحوه‌ای از توجه و جهت‌گیری وجودی است. وقتی نفس به جای مراقبت از خویش، در مقام تحقیر دیگری می‌ایستد، صورت خاصی از غفلت در آن پدید می‌آید. این غفلت، صرفاً خطای شناختی نیست، بلکه تنزل در مرتبه حضور و آگاهی نفس است. در چنین وضعی، نفس از همان نقطه‌ای آسیب می‌بیند که باید نسبت به آن مراقب‌تر می‌بود.

۲. تبیین روان‌شناختی پدیده ابتلا

برای تحلیل روان‌شناختی ابتلا، مناسب‌تر آن است که به جای تمرکز گسترده بر روانکاوی

کلاسیک، از چارچوب روان‌شناسی اخلاق استفاده شود؛ زیرا مسئله مقاله صرفاً بازگشت محتوای سرکوب‌شده یا تعارض‌های ناخودآگاه نیست، بلکه نسبت میان داوری اخلاقی، تصویر فرد از خویش و رفتار اخلاقی اوست. روان‌شناسی اخلاق نشان می‌دهد که انسان‌ها در بسیاری از موقعیت‌ها، میان تصویر اخلاقی از خود و رفتار واقعی فاصله دارند و برای حفظ تصویر مطلوب از خویش، از سازوکارهایی مانند خودفریبی، توجیه‌گری، مقایسه اجتماعی، گسست اخلاقی و کاهش خودنظارتی استفاده می‌کنند.

در این چارچوب، سرزنش تحقیرآمیز را می‌توان نوعی کنش روانی-اخلاقی دانست که در آن فرد، با برجسته کردن خطای دیگری، به‌طور ضمنی تصویری پاک‌تر، برتر یا مصون‌تر از خود می‌سازد. این تصویر ممکن است در کوتاه‌مدت به او احساس برتری اخلاقی بدهد، اما در بلندمدت خطرناک است؛ زیرا هرچه فرد خود را کمتر در معرض خطا ببیند، نیاز کمتری به مراقبت، محاسبه و خودتنظیمی احساس می‌کند. در نتیجه، سرزنش تحقیرآمیز می‌تواند به کاهش حساسیت فرد نسبت به آسیب‌پذیری اخلاقی خودش بینجامد.

یکی از مفاهیم مهم در این زمینه، خودفریبی اخلاقی است. خودفریبی اخلاقی زمانی رخ می‌دهد که فرد برای حفظ تصویر مطلوب از خود، شواهد مربوط به ضعف، انگیزه‌های ناپاک یا امکان لغزش خویش را نادیده می‌گیرد. تنبرونسل و مسیک این فرایند را ذیل مفهوم محو شدن امر اخلاقی^۱ توضیح می‌دهند؛ بدین معنا که جنبه اخلاقی یک تصمیم به تدریج از میدان توجه فرد کنار می‌رود و فرد در عین رفتار مسئله‌دار، همچنان خود را اخلاقی می‌پندارد (Tenbrunsel & Messick, 2004, p. 230). سرزنش دیگری، به‌ویژه هنگامی که با تحقیر و شماتت همراه باشد، می‌تواند این خودفریبی را تقویت کند؛ زیرا فرد به جای دیدن امکان همان خطا در خود، تمام انرژی اخلاقی خود را صرف برجسته کردن خطای دیگری می‌کند.

از این منظر، مسئله اصلی این نیست که خطای دیگری واقعی نیست؛ خطای دیگری ممکن است کاملاً واقعی باشد. مسئله آن است که خطای واقعی دیگری می‌تواند به ابزاری برای ندیدن وضعیت اخلاقی خویش تبدیل شود. فرد سرزنشگر با تمرکز شدید بر خطای دیگری، از این پرسش فاصله می‌گیرد که آیا من نیز در معرض همین خطا یا خطایی مشابه هستم؟ این جابه‌جایی پرسش، همان نقطه آغاز غفلت اخلاقی است.

مفهوم دیگر، «گسست اخلاقی» است. بندورا نشان می‌دهد که افراد می‌توانند از طریق



سازوکارهایی مانند توجیه اخلاقی، کم‌اهمیت‌سازی پیامدها، جابه‌جایی مسئولیت، نسبت دادن تقصیر به دیگری و انسانیت‌زدایی از قربانی، پیوند میان معیارهای اخلاقی و رفتار واقعی خود را تضعیف کنند (Bandura, 2016, p. 23). در سرزنش تحقیرآمیز نیز نوعی گسست اخلاقی رخ می‌دهد: فرد در مقام داوری درباره دیگری، خود را در جایگاه معیار اخلاقی قرار می‌دهد، اما همان معیار را با همان شدت درباره خود به کار نمی‌گیرد. این دوگانگی، اگر استمرار یابد، به فرسایش مسئولیت اخلاقی درونی می‌انجامد.

همچنین نظریه مجوزدهی اخلاقی^۱ می‌تواند به فهم ابتلا کمک کند. مونین و میلر نشان داده‌اند که افراد پس از کسب یا اظهار نوعی اعتبار اخلاقی، ممکن است در موقعیت‌های بعدی آسان‌تر رفتارهای مسئله‌دار را توجیه کنند (Monin & Miller, 2001, p. 40). این نظریه برای بحث حاضر مهم است؛ زیرا سرزنش تحقیرآمیز می‌تواند برای فرد کارکردی شبیه اعتبار اخلاقی داشته باشد. فرد با محکوم کردن خطای دیگری، خود را در موضع اخلاقی برتر تجربه می‌کند و همین احساس برتری، از شدت خودنظارتی او می‌کاهد.

در همین راستا، پژوهش جنس، نورتن، جینو و آریلی درباره خودفریبی نشان می‌دهد که خودفریبی می‌تواند در کوتاه‌مدت برای فرد سود روانی داشته باشد، اما در بلندمدت هزینه ایجاد کند؛ زیرا فرد توانایی خود را بیش از واقع برآورد می‌کند و از محدودیت‌های خود آگاه نمی‌شود (Chance et al., 2011, p. 200). اگر این یافته را در زمینه بحث حاضر به کار ببریم، می‌توان گفت سرزنش تحقیرآمیز نیز ممکن است نوعی سود روانی کوتاه‌مدت ایجاد کند: فرد احساس می‌کند از خطای دیگری دور است و همین احساس، آگاهی او را از امکان لغزش کاهش می‌دهد.

مفهوم ریاکاری اخلاقی نیز برای تحلیل سرزنش اهمیت دارد. ریاکاری اخلاقی زمانی رخ می‌دهد که فرد معیارهای اخلاقی را درباره دیگران سخت‌گیرانه‌تر از خود به کار گیرد. در چنین حالتی، سرزنش نه از سر مسئولیت اخلاقی، بلکه به‌عنوان ابزاری برای حفظ ظاهر اخلاقی فرد عمل می‌کند. سرزنشگر تحقیرآمیز ممکن است از خطای دیگری برای تقویت چهره اخلاقی خود استفاده کند؛ بی‌آنکه همان معیار را به درون خویش بازگرداند. این وضعیت، با مفهوم خوداستثناپنداری اخلاقی پیوند دارد، یعنی فرد خود را از دایره خطایی که در دیگری محکوم می‌کند بیرون می‌گذارد.

1. moral licensing

در این میان، مفاهیم روانکاوی کلاسیک مانند فرافکنی و سایه را می‌توان تنها به‌عنوان دو سازوکار ممکن و نه تبیین جامع سرزنش در نظر گرفت. همه سرزنش‌ها از فرافکنی برنمی‌خیزند و در بسیاری موارد، خطای دیگری واقعی است. با این حال، در برخی صورت‌های شدید، عاطفی و خودبرتربینانه سرزنش، ممکن است فرد بخشی از تعارض‌ها، میل‌ها یا ضعف‌های ناپذیرفته خود را در دیگری برجسته ببیند و همان را با شدت بیشتری محکوم کند (Freud, 1925, p. 312; Jung, 1959, p. 23). بنابراین، فرافکنی در این مقاله نه معادل سرزنش است و نه تبیین همه انواع ابتلا؛ بلکه یکی از امکان‌های روان‌شناختی در کنار خودفریبی، گسست اخلاقی، مجوزدهی اخلاقی و کاهش خودنظارتی است.

بر اساس این تحلیل، ابتلا را می‌توان در سطح روان‌شناسی اخلاق چنین فهم کرد: فرد سرزنشگر، در لحظه تحقیر دیگری، ممکن است به جای افزایش حساسیت اخلاقی، دچار کاهش مراقبت از خویش شدن شود. او خطا را می‌بیند، اما آن را صرفاً در دیگری می‌بیند؛ معیار اخلاقی را به کار می‌گیرد، اما آن را به خود باز نمی‌گرداند و از خطای دیگری نتیجه‌ای درباره برتری خود می‌گیرد، نه درباره ضرورت مراقبت بیشتر. در چنین وضعی، ابتلا نه نتیجه جبری سرزنش، بلکه پیامد محتمل کاهش خودآگاهی، خودفریبی اخلاقی و ضعف خودتنظیمی است.

۳. تبیین روایی

در مواجهه با روایات این باب، مقصود مقاله ارائه تفسیر حدیثی نهایی یا فروکاستن معنای دینی روایت به روان‌شناسی نیست. روایات اسلامی در افق الهیاتی، اخلاقی و تربیتی خاص خود معنا دارند. با این حال، می‌توان در سطحی تحلیلی و مضمونی، نسبت این روایات را با مفاهیمی مانند غفلت از نفس، تعبیر، شماتت و عیب‌جویی بررسی کرد و نشان داد که این مضامین قابلیت گفت‌وگو با تحلیل‌های فلسفی و روان‌شناختی را دارند. بنابراین، استفاده از مفاهیم روان‌شناختی در این بخش، نه به معنای جان‌شین کردن روان‌شناسی به جای روایت، بلکه به معنای توضیح یکی از سطوح ممکن فهم روایت است.

در سنت اسلامی، مسئله سرزنش و پیامدهای آن در قالب مجموعه‌ای از روایت‌ها بیان شده است؛ روایت‌هایی که در نگاه نخست لحنی هشداردهنده دارند، اما می‌توان در لایه اخلاقی و تربیتی آنها نیز به سازوکارهایی درونی در وجود انسان توجه کرد. این روایت‌ها را می‌توان، بدون نفی افق دینی آنها، از منظر مسئولیت انسان در مراقبت از نفس نیز خواند. به همین دلیل است



که می‌توان آنها را در کنار یافته‌های فلسفی و روان‌شناختی قرار داد و یک معنای مشترک گرفت: عیب‌جویی، سازوکارهایی را در نفس فعال می‌کند که انسان را به همان سمت می‌کشاند. در منابع حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده است: «مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۵۶).

در ظاهر، گویی نوعی مکافات بیرونی در کار است، اما مفسران اخلاقی توضیح داده‌اند که مراد، «سقوط ستر» از نفس است. یعنی انسانی که دیگری را تحقیر می‌کند، مراقبت درونی خود را از دست می‌دهد و همان بخش‌های سرکوب‌شده وجودش فعال می‌شود. این روایت را می‌توان در یکی از سطوح تحلیلی با پدیده‌ای مقایسه کرد که روان‌شناسی آن را «بازگشت محتوای سرکوب‌شده» می‌نامد: آنچه نمی‌خواهیم در خود ببینیم، در برخورد با دیگری تحریک می‌شود و سپس در رفتار خود ما بروز می‌کند. به این معنا، روایت افزون بر معنای دینی خود، قابلیت آن را دارد که در سطح فرایندهای درونی و اخلاقی انسان نیز فهم شود.

همچنین در روایتی از پیامبر اسلام (ص) چنین رسیده است: «مَنْ عَابَ أَخَاهُ بِذَنْبٍ، لَمْ يَلَمْ يُمْنَهُ اللَّهُ حَتَّى يَفْتَحَ عَلَيْهِ بَابَ ذَلِكَ الذَّنْبِ» (دیلمی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۲۵).

تعبیر «یفتح علیه» (در نگاه شارحان اخلاقی به معنای) گشوده شدن میل پنهان «است، نه تحمیل یک رفتار از بیرون. یعنی وقتی انسان به‌طور مداوم بر یک نقص در دیگری تمرکز می‌کند، همان نقص در شبکه توجه و انگیزش او فعال می‌شود. در روان‌شناسی شناختی، این سازوکار «سوگیری توجه» نام دارد: ذهن هرچه بیشتر به یک الگو خیره شود، احتمال بیشتری دارد آن الگو را در خود بازتولید کند. بنابراین، این روایت را نیز می‌توان در سطحی اخلاقی ناظر به تحکیم یک مسیر ذهنی و رفتاری دانست؛ نه اینکه الزاماً آن را به یک قانون مکانیکی و کیفرمحور فروکاست.

در نهج‌البلاغه از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل شده است: «مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ، وَمَنْ اشْتَغَلَ بِعَيْبِ غَيْرِهِ عَمِيَ عَنْ عَيْبِ نَفْسِهِ» (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۴۹). این سخن، زبانی آرام و مستقیم دارد؛ نه تهدید می‌کند و نه از وقوع حوادث فراطبیعی سخن می‌گوید. معنای آن این است که توجه، یک منبع محدود است. اگر آن را صرف دیدن ضعف‌های دیگران کنیم، دیگر نیرویی برای دیدن وضعیت اخلاقی خود باقی نمی‌ماند و کسی که خود را نبیند، در برابر لغزش آسیب‌پذیرتر است. روان‌شناسی امروز نیز با مطالعات فراوان نشان داده که کاهش خودنظارتی و تنگ‌شدن میدان توجه، احتمال خطا را افزایش می‌دهد.

روایت امیرالمؤمنین(ع) دقیقاً همین منطق را پیشاپیش بیان کرده است.

در صحیفه سجاده، امام سجاد(ع) از خداوند می‌خواهد که «ستر» را بر عیب‌های او حفظ کند و او را از رسوایی نگاه دارد (صحیفه سجاده، دعای ۲۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۵، ص ۲۵۵). شارحان اخلاقی توضیح داده‌اند که «رسوایی» لزوماً رخدادی بیرونی نیست؛ بلکه «ظهور باطن رهاشده» است. یعنی وقتی انسان مشغول تحقیر دیگران می‌شود، پرده مراقبت از نفس ضعیف می‌گردد و عیبی که پیش‌تر مهار شده بود، خود را آشکار می‌کند. این تفسیر اخلاقی با مفهوم «کاهش کنترل اجرایی» در روان‌شناسی همسواست: انسان وقتی احساس برتری اخلاقی پیدا می‌کند، توان مهار تکانه‌ها و تصمیم‌گیری سنجیده کاهش می‌یابد و همین کاهش، لغزش را ممکن می‌کند.

از پیامبر اسلام (ص) نیز نقل شده است: «مَنْ وَبَّخَ أَخَاهُ بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲، ص ۳۰۷).



۶۷

واکاوی میان‌رشته‌ای سازوکارهای نگارش و پیامدهای بازگشتی آن در فلسفه اخلاق، ...

برای فهم روایات مربوط به ابتلا پس از سرزنش، نمی‌توان تنها به یک یا دو روایت منفرد بسنده کرد. این روایات باید در منظومه‌ای گسترده‌تر از آیات قرآن، احادیث اخلاقی و آثار شارحان و اخلاق‌نویسان اسلامی فهم شوند. در این منظومه، تعبیر و عیب‌جویی در کنار مفاهیمی مانند تمسخر، سوءظن، تجسس، غیبت، شماتت، کبر، عجب، غفلت و ترک محاسبه نفس قرار می‌گیرد. بنابراین، بحث ابتلا بخشی از نظام اخلاقی اسلام درباره نسبت انسان با خطای دیگری و مسئولیت او در برابر نفس خویش است.

در قرآن کریم، آیه «لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ» و نیز نهی از عیب‌جویی و نام‌گذاری تحقیرآمیز در سورة حجرات نشان می‌دهد که مواجهه تحقیرآمیز با دیگری از منظر اخلاق قرآنی مردود است (سورة حجرات، آیه ۱۱). ادامه همین منظومه در نهی از سوءظن، تجسس و غیبت دیده می‌شود: «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ... وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا» این مجموعه آیات نشان می‌دهد که اخلاق دینی تنها به نادرستی یک رفتار بیرونی توجه ندارد، بلکه به کیفیت نگاه انسان به دیگری نیز حساس است. تمسخر، عیب‌جویی، سوءظن و تجسس، همگی نشانه نوعی اختلال در نگاه اخلاقی‌اند؛ نگاهی که به جای اصلاح خویش، به کاوش تحقیرآمیز در ضعف دیگری مشغول می‌شود.

از سوی دیگر، قرآن در آیه «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»؛ انسان را از خودپاک‌پنداری بازمی‌دارد (سورة نجم، آیه ۳۲). این آیه برای بحث حاضر اهمیت بنیادین دارد؛ زیرا سرزنش تحقیرآمیز غالباً با

نوعی ترکیه نفس پنهان همراه است، یعنی فرد، بدون آنکه آشکارا ادعای پاکی کند، در عمل خود را بالاتر از خطایی می‌نشاند که در دیگری سرزنش می‌کند. بنابراین، سرزنش تحقیرآمیز با دو نهی قرآنی نسبت دارد: از یک‌سو، نهی از تحقیر و عیب‌جویی نسبت به دیگران و از سوی دیگر، نهی از خودپاک‌پنداری و غفلت از وضعیت واقعی نفس.

مدل تحلیلی پیشنهادی مقاله در این بخش چنین است: قرآن با نهی از تمسخر، عیب‌جویی، سوءظن و خودپاک‌پنداری، چارچوب کلی بحث را فراهم می‌کند؛ روایات تعبیر و شماتت، صورت خاصی از مواجهه نادرست با خطای دیگری را نشان می‌دهند؛ اخلاق‌نویسان اسلامی نیز سازوکار درونی این خطا را با مفاهیمی مانند کبر، عجب، غفلت و ترک محاسبه نفس توضیح می‌دهند. نتیجه این منظومه آن است که سرزنش تحقیرآمیز، پیش از آنکه دیگری را اصلاح کند، خود سرزنشگر را از مراقبت نفس دور می‌سازد. در همین دورشدن از مراقبت نفس است که امکان ابتلا پدید می‌آید

مسئله سرزنش و ابتلا - در نگاه نخست - موضوعی اخلاقی و پندآمیز به نظر می‌رسد، اما بررسی آن در سه سطح روایی، فلسفی و روان‌شناختی نشان می‌دهد که این مضمون دارای لایه‌های عمیق‌تری درباره نسبت انسان با خویش، دیگری و مسئولیت اخلاقی است. پرسش اصلی این پژوهش آن بود که آیا می‌توان ابتلای برآمده از سرزنش را، افزون بر فهم دینی و اخلاقی آن، از منظر سازوکارهای انسانی و درونی نیز بازخوانی کرد؟ پاسخ مقاله آن است که چنین بازخوانی‌ای ممکن است، مشروط بر آنکه از یک‌سو معنای دینی و تربیتی روایات به روان‌شناسی فروکاسته نشود و از سوی دیگر، فهم روایی از ابتلا نیز صرفاً به‌صورت مکافات مکانیکی یا خرافی فهم نگردد.

در این پژوهش ابتدا نشان داده شد که مقصود از سرزنش، هر نوع داوری اخلاقی، نصیحت اصلاحی یا تذکر تربیتی نیست. داوری اخلاقی و نقد اصلاحی می‌تواند بخشی ضروری از زندگی اخلاقی و اجتماعی باشند. آنچه در این مقاله محل بحث قرار گرفت، سرزنش تحقیرآمیز، شماتت‌آمیز و خودبرتربینانه است؛ گونه‌ای از مواجهه با خطای دیگری که در آن فرد، به جای توجه به اصلاح خطا یا مسئولیت اخلاقی، خطای دیگری را دستمایه کوچک‌سازی، برتری‌جویی یا غفلت از وضعیت اخلاقی خویش قرار می‌دهد. از این جهت،

روایاتی که از تعبیر، عیب‌جویی و شماتت نهی می‌کنند، بیش از آنکه ناظر به هرگونه نقد اخلاقی باشند، به این شکل خاص از مواجهه با خطای دیگری توجه دارند.

در سطح فلسفی، تحلیل مقاله نشان داد که سرزنش تحقیرآمیز می‌تواند پیوند میان داوری اخلاقی و خودشناسی را مختل کند. در اخلاق فضیلت، مسئله اصلی تنها صدور حکم درباره رفتار دیگری نیست، بلکه کیفیت منش و نسبت فاعل اخلاقی با خویشتن نیز اهمیت دارد. هنگامی که انسان دیگری را از موضع تحقیر و خودبرتربینی سرزنش می‌کند، ممکن است تصویری کاذب از پاکی یا مصونیت اخلاقی خود بسازد. این تصویر کاذب، او را از مراقبت از نفس و توجه به امکان لغزش خویش دور می‌کند. در حکمت اسلامی نیز مفهوم غفلت، صرفاً یک خطای ذهنی نیست، بلکه نوعی اختلال در نسبت انسان با حقیقت نفس خویش است. از این منظر، سرزنش تحقیرآمیز نه فقط خطایی زبانی یا رفتاری، بلکه نشانه‌ای از گسست در مراقبت اخلاقی و خودآگاهی وجودی انسان است.



در سطح روان‌شناختی نیز روشن شد که برخی نظریه‌ها می‌توانند در توضیح سازوکارهای ممکن این پدیده به کار آیند؛ البته نه به‌عنوان تبیینی قطعی و فراگیر برای همه انواع سرزنش. فرافکنی، سایه، خودفریبی اخلاقی، سوگیری توجه و کاهش خودتنظیمی، هر یک از سنت‌های نظری متفاوتی برخاسته‌اند و نباید بی‌واسطه با یکدیگر یا با مفاهیم روایی یکسان گرفته شوند. با این حال، این مفاهیم می‌توانند نشان دهند که در برخی موارد، سرزنش تحقیرآمیز چگونه با انکار ضعف‌های خود، تمرکز افراطی بر خطای دیگری، احساس مصونیت اخلاقی و کاهش خودنظارتی همراه می‌شود. بنابراین، فرافکنی یا سازوکارهای دفاعی، تبیین همه صورت‌های سرزنش نیستند؛ بلکه صرفاً یکی از امکان‌های روان‌شناختی در برخی صورت‌های شدید، عاطفی و خودبرتربینانه سرزنش‌اند.

در سطح روایی نیز می‌توان گفت که احادیث مربوط به تعبیر و عیب‌جویی، در افق تربیتی و دینی خود، انسان را از خطری اخلاقی آگاه می‌کنند: خطر فراموش کردن خویشتن در لحظه داوری درباره دیگری. این پژوهش در پی آن نبوده است که معنای روایات را به روان‌شناسی تقلیل دهد یا تفسیر الهیاتی آنها را نفی کند؛ بلکه کوشیده است نشان دهد که این روایات، افزون بر معنای دینی خود، قابلیت گفت‌وگو با تحلیل‌های فلسفی و روان‌شناختی را نیز دارند. از این منظر، ابتلا را می‌توان به‌مثابه هشدار درباره پیامدهای غفلت از نفس، خودفریبی اخلاقی و تضعیف مراقبت درونی فهم کرد.

فهرست منابع

برآیند بحث آن است که مضمون ابتلا پس از سرزنش را می‌توان در کنار خوانش دینی، در سطح سازوکارهای اخلاقی و روان‌شناختی انسان نیز توضیح داد. این توضیح نشان می‌دهد که سرزنش تحقیرآمیز، با کاهش خودآگاهی، ایجاد احساس برتری اخلاقی، تضعیف خودنظارتی و دور کردن انسان از مراقبت نفس، می‌تواند فرد را نسبت به همان لغزشی که در دیگری نکوهش کرده است آسیب‌پذیرتر سازد. بدین ترتیب، دستاورد مقاله نفی خوانش دینی یا ماورایی از ابتلا نیست، بلکه نشان دادن امکان یک خوانش مکمل، اخلاقی و میان‌رشته‌ای است؛ خوانشی که فهم روایی از ابتلا را از برداشت‌های خرافی، مکانیکی و صرفاً کیفرمحور فاصله می‌دهد و آن را به مسئله‌ای درباره مسئولیت اخلاقی، خودآگاهی و نسبت انسان با خویشتن تبدیل می‌کند.

* قرآن کریم.

** نهج البلاغه. (۱۳۸۰). ترجمه محمد دشتی. مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین.

*** صحیفه سجادیه. (۱۳۷۶). دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

ابن مسکویه، احمد بن محمد. (۱۴۰۹ق). تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق. دارالکتب الإسلامية.

خواجه نصیرالدین طوسی. (۱۳۷۳). اخلاق ناصری. خوارزمی.

دیلمی، حسن بن محمد. (۱۴۰۹ق). الفردوس بمأثور الخطاب. دارالکتب الإسلامية.

صدرالدین شیرازی (ملاصدرا). (۱۳۸۳). الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة. مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران-مک‌گیل.

غزالی، ابوحامد. (۱۴۰۶ق). احیاء علوم الدین. دارالمعرفة.

فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۴۱۷ق). المحجة البيضاء فی تهذیب الإحیاء. دارالکتب الإسلامية.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. دارالکتب الإسلامية.

مجلسی، محمد باقر (علامه مجلسی). (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار. دار إحياء التراث العربی.

نراقی، ملا احمد. (۱۳۸۸). معراج السعادة. انتشارات هجرت.

نراقی، ملا مهدی. (۱۳۸۸). جامع السعادات. انتشارات اسماعیلیان.

- Aristotle. (1999). *Nicomachean ethics* (T. Irwin, Trans.). Hackett Publishing. (Original work published c. 350 BCE)
- Bandura, A. (2016). *Moral disengagement: How people do harm and live with themselves*. Worth Publishers.
- Chance, Z., Norton, M. I., Gino, F., & Ariely, D. (2011). *Self-deception and ethical behavior*. *Journal of Personality and Social Psychology*, 100(3), 365–380. <https://doi.org/10.1037/a0022279>
- Freud, S. (1925). *The ego and the id*. Internationaler Psychoanalytischer Verlag.
- Hieronymi, P. (2004). *The force and fairness of blame*. *Philosophical Perspectives*, 18(1), 115–148. <https://doi.org/10.1111/j.1520-8583.2004.00024.x>
- Jung, C. G. (1959). *Aion: Researches into the phenomenology of the self* (R. F. C. Hull, Trans.). Princeton University Press. (Original work published 1951)
- Kahneman, D. (2011). *Thinking, fast and slow*. Farrar, Straus and Giroux.
- Kant, I. (1998). *Groundwork of the metaphysics of morals* (M. Gregor, Trans.). Cambridge University Press. (Original work published 1785)
- Monin, B., & Miller, D. T. (2001). *Moral credentials and the expression of prejudice*. *Journal of Personality and Social Psychology*, 81(1), 33–43. <https://doi.org/10.1037/0022-3514.81.1.33>
- Scanlon, T. M. (2008). *Moral dimensions: Permissibility, meaning, blame*. Belknap Press of Harvard University Press.
- Strawson, P. F. (1962). *Freedom and resentment*. *Proceedings of the British Academy*, 48, 1–25. (Reprinted in *Freedom and Resentment and Other Essays*, 2008, Routledge)
- Tenbrunsel, A. E., & Messick, D. M. (2004). *Ethical fading: The role of self-deception in unethical behavior*. *Social Justice Research*, 17(2), 223–236. <https://doi.org/10.1023/B:SORE.0000027411.35832.53>
- Wallace, R. J. (1994). *Responsibility and the moral sentiments*. Harvard University Press.



